

تفاوت انسان شناختی مدرنیته با تفکر اسلامی

حوزه سوم، انسان شناسی است. شهید آوینی بیش از همه بر مسئله انسان شناسی متمرکز می شود؛ یعنی تفاوت تعریف انسان برگزیده را در فرهنگ غربی و فرهنگ اسلامی بیان می کند. او انسان شناسی غربی را ذیل مفهوم اومانیزم درک می کند و در مقالات متعددش آن را بررسی می کند.

عمده انتقادات و هشدارهای آیت الله خامنه ای درباره فضای فرهنگی کشور، مربوط به همین حوزه است؛ به خصوص تهاجم فرهنگی که از سال ۱۳۷۱ در خصوص آن هشدار داده اند. شهید آوینی با تمرکز بر این حوزه، سؤالاتی را مطرح می کند: غرب چگونه انسانی را رشد می دهد و از او چه می خواهد؟ تکنولوژی و رسانه با انسان چه می کند؟ او در جای جای مقالاتش از انسان امروز می گوید و حتی در یادداشت هایش درباره انقلاب اسلامی، بر انسان جدید متمرکز است.

او در مقاله «امام و تحول باطنی انسان» در کتاب **آغازی بربیک پایان می گوید** که امام زمینه تحول باطنی انسان را فراهم کرده است. در انقلاب اسلامی انسان دیگری در کار است. این انسان بر اساس ارزش های اخلاقی و وحیانی می اندیشد

ورفته رفته، تمدنی را می سازد که با تمدن غربی تفاوت بنیادی دارد. انسان است که در حیث جمعی، تمدن را می سازد. ما ناظر به تمدن اسلامی و نه چیز دیگر انقلاب کردیم؛ مثل آن جامعه ای که در خط مقدم شکل گرفت. سازوکار اقتصادی متفاوتی بر جبهه ها حاکم بود. نه اقتصاد سرمایه داری بود و نه اقتصاد کمونیستی. بانکداری ربوی هم نداشت. مناسبات حاکم بر این جامعه مناسبات دیگری بود و تعریف دیگری داشت. تجمیع اراده ای در آن در حال وقوع بود.

بخش عمده ای از مقالات شهید آوینی متمرکز است بر تصویرسازی از انسانی که مدرنیته را به وجود آورده است. رابطه ای کاملاً دوطرفه برقرار است؛ یعنی هر تمدنی فرهنگ متناسب با خودش را تولید می کند. مدرنیته بشر متناسب با خودش را تربیت می کند و در این راه از رسانه بهره می برد. شهید آوینی به شدت با این انگاره ساده لوحانه مقابله می کند که رسانه ظرفی باشد پذیرای هرگونه منظروفی، یعنی با آن هم می توان دین و ایثار را ترویج کرد و هم سکس و خشونت را. این ساده لوحانه ترین تلقی از تکنیک و رسانه است. تکنیک و رسانه انسان را مختار و با اراده نافذ نمی پذیرند و بی آنکه در اراده و اختیار انسان باشند، نفوذ می کنند. آنچه خودشان اقتضا می کنند به وجود می آورند.

■ اومانیسیم؛ شاخصه بشر مدرن

انسان مدرن چگونه انسانی است؟ اومانیسیم را شهید آوینی مشخصه بشر مدرن می داند. او در مقاله «چرا روشن فکران مورد اتهام اند؟» در کتاب رستاخیز جان می گوید:

باید دید که قیله تمدن امروز و به تبع آن، قیله بشر امروز کجاست. دنیای جدید، یعنی دنیایی که بعد از قرون میانه بنا شده، در تضاد مستقیم با دین و دین داری به اینجا نرسیده است. اومانیسیم جز برای آنان که با

حقیقت فلسفه آشنا هستند، در تضاد با دین داری قرار نمی گیرد؛ چنان که بسیاری از متفکران مسلمان ایرانی نیز در قرن اخیر به علت عدم آشنایی با حقیقت فلسفه، تسلیم چنین اشتباهی شده اند و اومانیسیم را به آدمیت، انسان گرایی، انسان دوستی و حتی آداب دانی ترجمه کرده اند و این معادل ها به خودی خود، بر این قضاوت نظری و هماهنگ بنا شده اند که اومانیسیم با دین داری قابل جمع است و حتی چه بسا در صدد اثبات این معنا برمی آمدند که اندیشه اومانیسیم بیش از آنکه در جهان غرب مطرح شود، از ضروریات تفکر اسلامی است.^۱

عده ای هرگاه سخن از نموده های تمدن غرب به میان می آید، ادعا می کنند که ما مسلمانان آن را از قبل داشته ایم و غرب آن را از ما گرفته است. این ساده انگاری و ژستی تبلیغاتی است. اینکه تمدن غرب وام دار تمدن اسلامی است، قطعاً سخنی بی پایه است. هر چند طبیعی است که تمدن ها بده بستان دارند و از هم بهره می برند و این هم مسلم است که در قرون وسطی غربی ها بسیار از کتابخانه ها و آثار علمی تمدن اسلامی بهره برده اند ولی نهایتاً در غرب جدید به آن صورت جدیدی زدند. آنچه رخ داده ادامه تمدن اسلامی نیست بلکه ماهیت و حقیقت متفاوتی است.

تاریخ نشان می دهد که در اواخر قرون وسطا در جنگ های صلیبی بعضی از اسناد و کتاب ها را از کتابخانه های قسطنطنیه و شام به غرب برده و مبنای آموزش های نظری دانشگاهی شان قرار داده اند. فیلسوفی مانند آکویناس هم به این سینا بسیار علاقه مند بوده و از فلسفه اش تأثیر پذیرفته است. اما این ها دلیل نیست بر آنکه تمدن غرب ریشه در تمدن اسلامی داشته باشد یا اومانیسیم ایده ای اسلامی باشد. طرح این ادعاها به معنای نفهمیدن مفهوم اومانیت است. بعضی

۱. همو، رستاخیز جان، «چرا روشن فکران مورد اتهام هستند؟»، ج ۳، تهران: واحه، ۱۳۹۲، ص ۷۷ و ۷۸.

۱. سید مرتضی آوینی، آینه جادو، بخش مقالات، ج ۱، واحه، زمستان: ۱۳۹۰.

می گفتند که دمکراسی ابتدا از آن ما مسلمانان بوده و بعدها به غرب رسیده است. معلوم است چنین کسانی نفهمیده اند که دمکراسی چیست. اسلام و دمکراسی اساساً ربطی به هم ندارند. دمکراسی خواست جامعه مدنی است و ما فهمیدیم که جامعه مدنی مبتنی بر نسبیّت است؛ در نتیجه با اسلام جمع نمی شود. چنین نیست. انسان قبله بشر جدید است و آن هم نه آن انسانی که ما می شناسیم. این انسانی که قبله دنیای جدید است، تعریفی متناسب با همین تفکر نیز دارد. او حیوانی است بسیار پیچیده، صاحب عقل معاش و ثمره خودروی سیر تطور طبیعی انواع. اما انسان در تفکر دینی، خلیفه الله و در صورت کامل خویش، وجه الله است. خداوند اگر فرشتگان را امر به سجده می کند بر آدم، همین آدم است: آدم به مثابه خلیفه الله و وجه الله. نه انسانی که علی الاصله بوزینه ای است با مغزی پیچیده تر که توان سخن گفتن نیز دارد.^۱

انسان مدرنی که او به آن اشاره می کند، همان است که داروینیسیم گفته است: انسان در آغاز، حیوان بوده و بعد راست قامت شده، سپس موهایش ریخته است. در آغاز، حرف زدن هم نمی دانسته است. این ها مسلمات علم جدید است. راستی چگونه می توان ارتباطی میان این ها و اسلام یافت؟!

آنچه در همه رشته های علوم انسانی در دانشگاه های ما درس می دهند این است که بشر امروز انسان پیچیده ای است که بر شانه های تاریخ ایستاده و از نسل انسان هایی است که حتی سخن گفتن هم نمی دانستند و در گذر زمان، کم کم توانستند با هم سخن بگویند و بعد توانستند بنویسند و رفته رفته بیل و کلنگ به دست گرفتند تا اینکه امروز به عصر دیجیتال رسیده اند.

فهم ما از انسان متفاوت است: اولین انسانی که خداوند خلق کرد، آدم

۱. همان، ص ۷۸.

ابوالبشر رحمته الله علیه بود که از خود خداوند کلماتی را تلقی کرده است: «فَلَقَىٰ آدَمَ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ» او نبی و عالم و مسجود فرشتگان بوده است. موجودی نبوده است که خودش را با برگ می پوشانده و در غارها زندگی می کرده و گوشت حیوانات را خام می خورده و سخن گفتن نمی دانسته و رفتار جنسی نامناسبی داشته و اشتراکی زندگی می کرده است و معلوم نیست این افسانه ها را از کجا آورده اند؛ بلکه وقتی ما از آدم صحبت می کنیم، متهم به افسانه پردازی مان می کنند. در قرآن هم به این اتهام زنی کافران اشاره شده است: «إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۲ ما می پرسیم که آن ها این اطمینان را از کجا آورده اند. مگر بوده اند و دیده اند که انسان نخستین نمی توانسته صحبت کند و اشتراکی زندگی می کرده است؟! که نمادهایی وجود دارد که تصویر روشنی از بشر جدید در ذهن می سازد. متفکران با این نمادها حقیقت انسان شناختی مدرنیته و اومانیسیم را معرفی می کنند. اومانیسیم به عنوان نهضتی فرهنگی و هنری، تاریخی دارد که کم و بیش با آن آشناییم. اومانیسیم تقریباً در قرن چهارده و پانزده ظهور کرد؛ یعنی رنسانس را با اومانیسیم می شناسند. مفاهیمی مثل لیبرالیسم و دمکراسی و پارلمانتاریسم و اقتصاد سرمایه داری و مانند این ها مفاهیم متأخر مدرن اند؛ یعنی متعلق به قرن هفده و هجده و نوزده هستند.

متقدم ترین مفهومی که غرب را با آن می شناسند، اومانیتیه یا اومانیسیم است. اومانیسیم به لحاظ لغوی، برگرفته از او مان یعنی آدم است. اومانیتیه یا اومانیسیم را به اصالت بشر ترجمه کرده اند. حال باید دانست آنچه در این طرز تفکر، اصالت یافته، در برابر چه چیز اصالت پیدا کرده است؟ وجه تمایز این مفهوم با دیگر مفاهیم موجود چیست؟ رنسانس یعنی تولد دوباره چه چیز؟ تولد نیست؛ بلکه

۱. بقره، ۳۷.

۲. مؤمنون، ۸۱.

تولد دوباره است. تولد دوباره چه چیز؟ تولد دوباره انسان؛ یعنی انسان هزار سال مرده بوده و در عصر رنسانس دوباره متولد شده است. انسان در عصر امپراتوری روم و یونان باستان هزار سال مرده بوده است. هزار سالی که دین در قرون وسطا حاکم بوده و گزاره‌های وحیانی مبدأ معرفت‌شناسی بوده و حق و باطل و زشت و زیبا معنادار بوده است، دوران مرگ اومانیته، مرگ انسان محوری است و قرن چهارده و پانزده دوران تولد انسان واقعی است. این انسان نو نمادهایی دارد که عموماً هنری و ادبی است. اومانیسم را می‌توان با این نمادها معرفی کرد: آثار هنری لئوناردو داوینچی^۱ یا میکل آنژ^۲ یا رافائل^۳ یا سروانتس^۴ این‌ها نمادهای ادبی هنری و فرهنگی اومانیسم است که ممکن است موضوعش دین باشد؛ مثل مجسمه عظیم حضرت داوود علیه السلام، بلکه نمایش دهنده اندام زیبا و حتی توجه به ذات جنسی مخاطب است و نگاه مخاطب را منحصرأ متوجه همین می‌کند؛ مثل تصاویری از ائمه علیهم السلام که مدتی رواج یافته بود و نگذاشتند توسعه پیدا کند. نظریه زیبایی‌های ظاهری و خیره‌کننده این دنیایی انسان در هنر اومانیستی تولید شده است. در قرون وسطا هم که همه مسیحی و مؤمن و اهل کلیسا بودند، نقاشی‌ها و تندیس‌ها از حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و... ساخته شده بود و اصلاً نهضت آیکون^۵ وجود داشت؛ اما تمرکز بر زیبایی‌های ظاهری نبود. مسیحیان برخلاف ما مسلمانان، شمایل مقدس را راه تقرب الهی می‌دانستند.

۱. Leonardo da Vinci (۱۴۵۲-۱۵۱۹). دانشمند، مخترع، نقاش، مجسمه‌ساز و معمار ایتالیایی.

۲. Michel-Ange (۱۴۷۵-۱۵۶۴). نقاش، بیکرتراش، معمار و شاعر ایتالیایی.

۳. Raphael (۱۴۸۳-۱۵۲۰). نقاش و معمار ایتالیایی.

۴. Miguel de Cervantes (۱۵۴۷-۱۶۱۶). رمان‌نویس، شاعر، نقاش و نمایشنامه‌نویس اسپانیایی.

۵. Icon. شمایل‌نگاری مذهبی.

آن را ذکر می‌دانستند. پای مجسمه حضرت مریم علیها السلام و حضرت عیسی علیه السلام و... زانو می‌زدند و گریه می‌کردند.

نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای ماهم ناظر به زیبایی‌های ظاهری نیست؛ مثلاً حضرت علی اکبر علیه السلام را آن چنان خوش سیما نمی‌کشیدند. تصویر حضرت علی اکبر علیه السلام ریش ندارد، سبیل دارد، به سبک داش‌های قجری آن را کشیده‌اند. این نقاشی‌ها نظر انسان را به زیبایی‌های دنیایی و جسمانی و غریزی جلب نمی‌کند؛ قصه‌ای را برای انسان روایت می‌کند که ذکر است و او را با خود به دنیای دیگری برد. لئوناردو داوینچی نقاشی‌هایش را روی دیوار کلیسا می‌کشید. نقاشی‌ها و مجسمه‌های این هنرمندان در کلیسا است، موضوعش هم مذهبی است؛ حواریون و حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و...، مثل تابلوی معروف شام آخر^۱؛ اما نکته مهم آنکه در این آثار، حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و حواریون آدم‌هایی جذاب و خوش سیما با چشم‌ها و موهای زیبا تصویر شده‌اند. جاذبه‌های نقاشی‌ها و تندیس‌ها افول می‌کند؛ یعنی در این آثار، جذابیت‌های معنوی جای خود را به بُعد و رنگ می‌دهد.

در رنسانس گرایش به سمت جذابیت‌های ظاهری و مادی و غریزی و شهوانی است. آثار هنری قرن چهارده و پانزده و شانزده در ایتالیا عربان و غریزی و دنیاگراست؛ تا آنجا که در تاریخ آمده است زمانی کشیش‌ها مجبور می‌شدند روی نقاشی‌ها پرده بکشند که دیده نشود.

۱. Last supper. یکی از دیوارنگاره‌های لئوناردو داوینچی. این اثر هنری نشان دهنده صحنه‌ای از آخرین شب عمر مسیح علیه السلام است. این نقاشی بر پایه انجیل یوحنا، باب ۱۳، آیه ۲۱ است؛ آنجا که مسیح علیه السلام می‌گوید یکی از دوازده حواری‌اش به وی خیانت خواهد کرد. این نقاشی از مشهورترین و باارزش‌ترین نقاشی‌های جهان است که برخلاف بسیاری از نقاشی‌هایی از این دست، امکان مالکیت شخصی ندارد؛ چراکه به آسانی نمی‌توان آن را جابه‌جا کرد. این نقاشی سراسر دیوار تالار مستطیل‌شکلی را در کلیسای «سانتا ماریا دله گراتسیه» شهر میلان پوشانده است.

منظور آنان از بشر در اصطلاح «اصالت بشر» یا «بشرمداری» همین انسانی است که گوشت و پوست و استخوان دارد و شهوت و غریزه و جاه طلبی و شهوت طلبی. از نظر آنان، انسان با همین ویژگی هاست که اصالت دارد. بشر قرون وسطا هم جاه طلبی و شهوت طلبی و شهوت و... داشت؛ ولی برای این ها اصالت قائل نبود. در قرون وسطا این جنبه های وجودی انسان پنهان می شد؛ چون معتقد بودند این ها ابعاد ذلیل وجود انسان است: «از جمادی مردم ونامی شدم / وز نما مردم به حیوان سرزدم / بار دیگر از ملک افزون شدم» همه این ابعاد وجودی در انسان هست و در همه تمدن ها هم بوده است؛ اما مثلاً سعدی در گلستان آدم خسیس و طماع را مسخره می کند: «گفت چشم تنگ دنیا دوست را / یا قناعت پر کند یا خاک گور» مثنوی مولوی و گلستان و بوستان سعدی و اشعار عطار و خیام و سنایی و... بر است از تقبیح ابعاد رذیله و وجود انسانی. تفاوتی که در دوران رنسانس ایجاد می شود این است که ابعاد عالی، ارزش های متعالی وجود انسان، حذف می شود و ابعاد دانی وجود او اصالت می یابد. انسان این دوره حق دارد ثروتمند باشد و لذت ببرد و آزاد باشد، آن هم به معنای لیبرالیت. لیبرالیسم آزادی از چیست؟ آزادی از کدام قید است؟ آیا حدودی هم دارد؟ اصالت آزادی یعنی چه؟ منظور اصالت تمتع و لذت جویی است. به آن هدونیسیم^۱ می گویند یا اندیویدوآلیسم^۲ یعنی اصالت فرد، اصالت لذات فردی، اصالت اراده فردی. وقتی این اصالت بخشی در حیث جمعی، تحقق یابد، تمدن مدرن می شود. این تمدن را اومانیتیه ساخته است. معنایش این نیست که در تمدن اسلامی آدم بد یا جاه طلب وجود ندارد؛ منظور آن است که در حیث جمعی،

۱. Hedonisme. لذت گرایی، لذت پرستی، لذت باوری. مکتبی فلسفی است که لذت را ارزش های و مهم ترین پیشه انسانیت می داند.
۲. Individualism. اصالت فرد، فردگرایی.

هرگز این ها تکریم نمی شود. شهوت پرستی چه در تمدن ایران باستان و چه تمدن اسلامی هیچ وقت رسمیت نداشته است. هرگز اصیل تلقی اش نکرده ایم. در فرهنگ ایرانی و اسلامی همیشه انسان شهوت پرست زشت بوده است. در این فرهنگ حتی از ازدواج که بُعد جنسی هم دارد، تلقی فرهنگی می کنند. چه رسد به دیگر حوزه ها و ابعاد زندگی بشر. در این فرهنگ کسی حق ندارد درباره این بُعد ازدواج حرف بزند؛ بلکه ماورایی و معنوی اش می دانند، مفهوم فرهنگی به آن می بخشند، ذهن ها مشغول مسائلی می شود مانند اینکه وقوعش در روز عید، در ایام خاص و مبارک باشد، به طوری که انگار مسئله جنسی وجود ندارد. تنها تمدن کهن بشری که لذت و شهوت در آن اصالت داشته، قوم لوط است که در قرآن آمده است. در تمدن مدرن شهوت و جاه طلبی و شهوت طلبی اصالت دارد و باید برای رسیدن مردم به آن سازوکار تعریف کرد؛ یعنی دولت متکفل این است که حداکثر تمتع را برای مردم فراهم کند. در این تمدن پول روی پول گذاشتن اصالت دارد. مرکانتیلیسم^۱ همین است.

سوره های ادبیات داستانی اروپای قرن هفده و هجده چنین است که مثلاً آدم فقیری در خانه نشسته است و به او خبر می دهند که قوم و خویشی ثروتمند در آن طرف انگلستان داشته که با مرگش، ثروت کلانی به او ارث رسیده است یا جزیره گنج است و آدم هایی که پی آن روانه می شوند. در ادبیات ایران چنین داستان هایی وجود ندارد. قصه ای نوشته اند که کسانی بروند پولی پیدا کنند. قصه ای نوشته اند که کسی با یک زن، به شهوت یا شهرتی برسد.

سینما هم به این سمت حرکت کرده است. فیلمی می سازند که آدمی یک باره معروف می شود، قهرمان می شود و بعد مخاطبان دوست دارند خودشان را در آن تجربه در سینما بهره مند کنند. این اتفاق افتاده است. تجربه های زشت تر از این

۱. Mercantilism. مکتب سوداگری. ملی گرایی اقتصادی با هدف دستیابی به جامعه ای ثروتمند.

هم دارد. سینما انسان را در تجربه لذت های دیگری هم سهیم می کند که شاید خودش به آن دسترسی نداشته باشد. لذا اگر کسی تلقی اش این باشد که سینما تطور یافته جازرنی است، اشتباه است. این نکته را شهید آوینی یادآور شده است. نیازهایی که سینما اکنون در حال پاسخ گویی به آن است، قبلاً وجود نداشته است و اگر هم وجود داشته، کسی به آن پاسخ رسمی نمی داده است. در گذشته هرگز چنین نبوده است که شغل و زندگی عده ای در دنیا فراهم کردن هر چه بیشتر اسباب تلذذ جنسی مردم باشد. شغل عده ای در تمدن غرب این است. حقوق می گیرند که چنین کارهایی بکنند. برای این کار، استاد و دانشگاه و دانشکده و روش های متعدد دارند. شهید آوینی در مقاله «انفجار اطلاعات» در کتاب رستاخیز جان، می گوید که دو بیست و چند مدل بهره برداری جنسی به مردم یاد می دهند. هیچ وقت در هیچ تمدنی چنین نمونه هایی از رسمیت دادن و اصالت بخشی به وجوه دانی انسان وجود نداشته است. بعضی از این نمونه ها را شهید آوینی نام می برد. می گوید که نماد باستانی انسان مدرن پرومته^۱ است؛ یکی از تایتان هایی که آتش را از خدای خدایان، زئوس، دزدید و به مردم شهر آتن هدیه کرد؛ یکی از نمادهای امروزی انسان مدرن هم دکتر فاستوس است. نمایشنامه کریستوفر مارلو،^۲ «تاریخچه تراژدی گونه زندگی و مرگ دکتر فاستوس»^۳ مشهور است. فاستوس کسی است که برای به دست آوردن قدرت، روح خود را به شیطان می فروشد. شهید آوینی درباره این نمادها در کتابش سخن می گوید:

۱. Prometheus
 ۲. Christopher Marlowe (1564-1593). شاعرو نمایشنامه نویس انگلیسی. او را پدر نمایشنامه نویسی انگلستان خوانده اند.
 ۳. صورتگر ترجمه کرده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب در حدود سال ۱۳۴۰ با عنوان دکتر فاستوس به چاپ رسانده است. این انتشارات به علمی و فرهنگی تغییر نام داده است.

دنیای جدید در تضاد مستقیم با دین و دین داری و فی المثل با رویکرد به شیطان پرستی آغاز نشده است. آنچه که تحلیل این وضع را دشوار می سازد نیز این است که دنیای جدید با انصراف وجه از حقیقت، اما نه در تضاد مستقیم با آن، شکل گرفته است.^۱

یعنی از ابتدا به حضرت مسیح علیه السلام فحاشی نکرده اند. آخرین وسوسه مسیح^۲ ساخته لئوناردو داوینچی نیست؛ ولی فرزند ۴۰۰ سال بعد آثار او است. وقتی مسیح علیه السلام را از آسمان می کشند و به زمین می آورند و جاذبه دنیایی به آن می دهند، ۲۰۰ سال بعد، مارتین لوتر می گوید که انجیل را از لاتین به آلمانی ترجمه می کند و مردم دیگر لازم نیست به کلیسا بروند و خودشان می توانند انجیل بخوانند. ۲۰۰ سال بعد هم کارانتزاکیس^۳ آخرین وسوسه مسیح را می نویسد. ۵۰ سال بعد از آن نیز اسکورسیزی^۴ فیلمش را می سازد. آخرین وسوسه مسیح فیلمی سرشار از توهین است. این توهین از اسمش هم پیداست: وسوسه است، نه وحی. البته به لحاظ ساختاری، فیلم بسیار جذابی است: جوان نجاری مدام صدایی می شنود که به او القا می کند پیغمبر است. او به دنبال قبول رسالتش، با امپراتوری روم درگیر می شود. زمانی که او را به صلیب می کشند، دختر بچه ای می آید و به او می گوید که فرشته خداست و از طرف او آمده است. می گوید که رنج های او دیگر به پایان رسیده است و از او می خواهد که این جمله را با او تکرار

۱. سید مرتضی آوینی، رستاخیز جان، «چرا روشن فکران مورد اتهام هستند؟»، ص ۷۹.

۲. The Last Temptation of Christ. داستانی از نیکوس کارانتزاکیس، نویسنده یونانی، که اولین بار در ۱۹۵۱ منتشر شد. فیلمی هم با همین نام در سال ۱۹۸۸ ساخته شد که فیلمنامه اش را پل شرادر بر اساس همین کتاب نوشته است.

۳. Nikos Kazantzakis (۱۸۸۳-۱۹۵۷). نویسنده، شاعر، خبرنگار، مترجم و جهانگرد یونانی.

۴. Martin Scorsese (زاده ۱۹۴۲). کارگردان، فیلمنامه نویس و بازیگر ایتالیایی آمریکایی و تاریخ دان فیلم و سینما.

کند و همراهش برود. او مسیح را از صلیب بیرون می کشد. مسیح با این دختر می رود و بعد ازدواج می کند و بچه دار می شود و چهل سال بعد، در بستر احتضار می فهمد که این دختر فرشته الهی نبوده؛ شیطان بوده است که او را از صلیب پایین کشیده است. آن آخرین و سوسه مسیح است. وحی در کار نیست. این نتیجه همان است. هنر، محترمانه، اومانستی می شود؛ اما آن ها که مسیح را هبوط دادند و از آسمان به پایین کشیدند، ۵۰۰ سال بعد مسخره اش هم می کنند. عجیب نیست. در طنزهایشان مسیح را مسخره می کنند. کلیپ هایی می سازند که در آن آدمی بالباس سفید بلند و ریش بلند زرد رنگ و صلیب در شهر راه می رود و کارهای مسخره می کند و همه به او می خندند و در آغاز، هیچ تضاد مستقیمی وجود نداشته است.

اما جان سخن شهید آوینی این است: آن کسی که نمی فهمد اومانسیم و مدرنیته بنیاداً انصراف وجه از دین و دین داری و حقیقت است، معلوم است یا دین داری را نفهمیده است یا مدرنیته را.

دنیای جدید محصول فلسفه است. چنین به نظر می رسد که وقوع هر واقعه تاریخی با ظهور ایدئولوژی ها و یا نحله های فلسفی متناسبی همراه بوده است که شرایط را برای وقوع وقایع تاریخی آماده می ساخته اند. بسیار شگفت آور است که فی المثل لیبرالیسم می تواند صورت های مختلف فلسفی، اقتصادی، سیاسی و غیر آن داشته باشد و یا فی المثل دموکراسی، اعم از صور لیبرالیستی و سوسیالیستی آن، اگر درست مورد تأمل قرار گیرد، همان اومانسیم است که صورتی سیاسی یافته است ... آنچه از این مقدمه منظور نظر داشتیم آن است که از میوه درخت تمدن جدید می توان به حقیقت آن و غایاتش پی برد!

۱. شهید مرتضی آوینی، «رستاخیز جهان»، «چرا روشن فکران مورد اتهام هستند»، ص ۷۹.

معنای دموکراسی را حکومت مردم بر مردم می دانند؛ یعنی منبع اعتبار بخشی به خوبی و زشتی و حقانیت و بطلان هر گزاره ای اراده جمعی مردم است. معنی اش نسبت است؛ یعنی حقیقتی فی نفسه وجود ندارد. آن ها قائل به گزاره های و حیانی در حیات اجتماعی نیستند. انسان حتی اگر سکولار باشد، متدینی بی اعتقاد به ولایت فقیه باشد، نمی تواند دموکراسی را بپذیرد؛ چون دموکراسی مبتنی بر نسبت اخلاق و اندیشه است، به این معنا که اراده افراد، تعیین کننده پایداری و ناپایداری است. ما چنین فهمی از گزاره ها و مفاهیم و افعال نداریم. این نسبی اندیشی اگر در کشوری حاکم شود، از جنبه اجتماعی و سیاسی منشأ آثار سوء می شود؛ مثلاً قانونی شدن ربا یا ازدواج هم جنس بازها. یکی از مشکلات ما با حقوق بشر همین است. بسیاری از احکام جزایی که در کشور ما صادر می شود، در دیگر کشورها صادر نمی شود؛ مثلاً در فرانسه جرمی با عنوان خیانت، برای زن شوهردار وجود ندارد و اگر کسی برود دادگاه و بگوید که همسرش با مرد دیگری رابطه داشته است، اصلاً شکایتش شنیده نمی شود. این تفاوت ها در کل فضای قانون گذاری بسیار است. دلیل عمده آنکه بعضی کنوانسیون ها را نمی پذیریم، همین است.